

ماورای ایمان

اوا - ماریا متکالف

ترجمه مهشید مجتهدزاده

تسلی خاطر را ندارند؛
چرا که آن‌ها دیگر از
این نوع داستان‌ها
ندارند. بنابراین، فکر
کردم شاید یک نفر
بتواند داستانی در
اختیار آن‌ها بگذارد
که در حین پایان
اجتناب‌ناپذیر، بیانی
صمیمی داشته
باشد.»
آسترید لینگرن
۱۹۷۳

«من براین باورم که
کودکان، به دلخوشی
و تسلی خاطر
نیازمندند. زمانی که
بچه بودم، مردم بر
این عقیده بودند که
وقتی کسی می‌میرد،
به بهشت می‌رود... این
خیلی جالب و سرگرم
کننده بود. حداقل از
دروغ و بیشتر زندگی
نکردن در زمین بهتر
است. اما بچه‌های
امروز این دلخوشی و



برادران شیردل

نویسنده: آسترید لینگرن

ترجمه: محمد زرین‌پال

نشر: نقطه

چاپ اول: ۱۳۷۵

بها: ۷۰۰ تومان

می‌کند، با پشت سر گذاشتن حوادث گوناگون، سرانجام اعتماد به نفس پیدا می‌کند. داستان برادران شیردل که هم خطاب به بچه‌ها نوشته شده و هم به بزرگ‌ترها، برخلاف ظاهر ناامیدکننده‌اش، در اصل کاملاً امیدوارکننده است. داستان از زبان کارل شیر که راسکی نامیده می‌شود، روایت می‌گردد؛ کسی که به دلیل مبتلا بودن به بیماری ریوی، روی نیمکتی در آشپزخانه، محکوم به مرگ است. برادر محبوبش جانانان، در حالی که او را بر پشتش گرفته، از پنجره خانه‌ای که در آتش می‌سوزد، به بیرون می‌پرد. بدین ترتیب، راسکی جان سالم به در می‌برد، اما جانانان می‌میرد. طولی نمی‌کشد که راسکی نیز به نانگیالا^(۱) می‌رود؛ به سرزمین رویاها و جادو، او

اگر هدف لینگرن را برای دستیابی به تسلی خاطر، باور داشته باشیم، بنابراین باید بپذیریم که در برادران شیردل، نیرو و قدرتی خاص وجود دارد. برادران شیردل، مانند اولین اثر موفق لینگرن، پی‌پی جوراب بلنده، با استقبال روبه‌رو شد. در این کتاب، نویسنده برای پیوند دادن دو دنیا، از سنت فانتزی پیروی می‌کند. فانتزی لینگرن که به خوانندگان حق انتخاب می‌دهد، داستانی است که هم بچه‌ها از آن لذت می‌برند و هم بزرگ‌ترها آن را می‌فهمند. در واقع، برادران شیردل، داستانی حماسی است که در آن عشق، مرگ را شکست می‌دهد و خواننده را با ماجراهای زیادی روبه‌رو می‌کند. از طرفی، برادران شیردل، می‌تواند به عنوان یک داستان روان‌شناختی نیز مورد بررسی قرار گیرد؛ زیرا در آن، پسرک مریضی که با مرگ دست و پنجه نرم

1. nangiyala

مواجهه شدن با ترس، نگرانی و ناشناخته‌ها، به شنیدن داستان‌های جانانان نیاز دارد. تم اصلی داستان برادران شیردل، این رویکرد مشترک در ادبیات کودکان است که تصورات و داستان‌ها می‌توانند نگرش فردی را به زندگی تغییر دهند و سرانجام این که با پشتکار و انگیزه برای جنگ و مبارزه، می‌توان از واقعیت غیرقابل تحمل رها شد.

بهبودی و اختیار

اوایل سال ۱۹۷۰ که فانتزی و افسانه خیالی، در سوئد و آمریکا، فراموش و کنار گذاشته شده بود و هم چنین، زمانی که بسیاری از کشورهای غربی، به رئالیسم اجتماعی روی آوردند، لیندگرن، جای خالی معنویت را در کتاب کودکان به خوبی احساس کرد. به همین دلیل، این خلأ را با فانتزی برادران شیردل پر کرد. لیندگرن، قصد داشت با الهام بخشیدن به بچه‌ها، موجب تسکین و تسلی خاطر آنها شود. وی قبلاً گفته بود که هرگز کسی را بیش از پدرش دوست نداشته. بنابراین، در سال ۱۹۶۹، با از دست دادن پدرش، دچار کمبود عاطفی می‌شود؛ کمبودی که می‌بایست به طریقی پر شود. درست در همان زمان، ماکس لوتی،^(۴) با نوشتن افسانه‌هایی که با جمله «یکی بود، یکی نبود»، شروع می‌شد، از نیاز کودکان دفاع کرد. برونوبتلهایم^(۵) نیز به ارزش درمانی افسانه‌های خیالی، در شادی بخشیدن به کودکان، به خوبی واقف بود. هر دو بر این عقیده بودند که افسانه خیالی، می‌تواند اعتماد کودکان را برای روبه‌رو شدن با مشکلات و نیروهای متضاد جلب کند. طبق گفته بتلهایم، افسانه خیالی، بهتر از داستان‌های واقعی می‌تواند ذهن کودکان را آگاه سازد، پناه

قبلاً با این سرزمین، از طریق داستان‌های برادرش آشنا شده است. دو برادر، در ناتکیلا به هم می‌پیوندند و برای مدت کوتاهی، لذت همراه با صلح و آرامش را با هم تجربه می‌کنند، اما همه چیز خیلی زود تمام می‌شود. آن‌ها برای مبارزه با نیروی شیطانی شاه‌تنگیل^(۱)، دوباره از هم جدا می‌شوند. تنگیل با کمک یک اژدهای سنگدل که کاتلا^(۲) نامیده می‌شود، بر درهٔ رُز وحشی حکومت می‌کند و احتمال می‌رود که به درهٔ گیلان، جایی که دو برادر در آن‌جا زندگی می‌کنند نیز حمله کند. در یک جنگ طولانی و خطرناک برای به دست آوردن آزادی، دو برادر نقش‌های حساس و کلیدی را به عهده می‌گیرند. جانانان که داوطلبانه به درهٔ رُز وحشی می‌تازد، در شعله‌های آتش کاتلا به خطر می‌افتد. حال نقش‌ها برعکس می‌شود. این بار، راسکی است که باید برای نجات و رهایی جانانان و دستیابی به سرزمین موعود، نانگیلیما،^(۳) اقدام کند؛ جایی که آن‌ها برای همیشه با سلامتی و خوشحالی در کنار هم خواهند ماند. به دلیل ایمانی که راسکی، به داستان‌های جانانان دارد، حرکت او به سوی تاریکی و مرگ و درهٔ سیب، بسیار راحت صورت می‌گیرد. او مطمئن است که در آن‌جا در کنار برادرش، به لذت و خوشی همیشگی دست خواهد یافت. داستان ممکن است در وجود کودکان، ترس و نگرانی از تنهایی و ناشناخته‌هایی مثل مرگ را بیدار کند. نقش لیندگرن، به عنوان یک قصه‌گو، شبیه نقشی است که جانانان در داستان دارد. او با ابداع و خلق داستان‌های بسیار قوی، رفتن به ناتکیلا و دنبال آن نانگیلیما را برای راسکی آسان می‌کند. سرزمین‌های یادشده، شبیه بهشت زمینی هستند. گرچه داستان، به لحاظ زمانی، مربوط به دوره‌ای است که بیشتر کودکان هنوز بهشت را باور دارند، راسکی، بیشتر به کودکان امروزی شباهت دارد و لیندگرن، داستانش را خطاب به همین بچه‌ها می‌نویسد. راسکی برای

1. Lord Tengil
2. Katla
3. Nangilima
4. Max. Lüthi
5. Bruno Bettelheim

لیندگرن در برادران شیردل، به خواننده کمک می‌کند که ماجرای راسکی در نانگیلا و دیگر اتفاقات را به راحتی باور کند. در این میان، انتخاب راوی اول شخص نیز می‌تواند این باورپذیری و نزدیکی عاطفی خواننده را با قهرمان اصلی داستان تقویت کند.

توانایی را به مخاطبش می‌دهد که به سوی ناشناخته‌ها که می‌تواند مرگ هم باشد، سفر کند. با انتخاب راوی اول شخص، لیندگرن با خواننده‌اش پیوندی صمیمی و نزدیک ایجاد می‌کند که این احساس، به وسیله شگردهایی وام گرفته از افسانه‌های خیالی، هم چون تکرار عبارت‌ها، عناصر جادو، ریتم، سبک و غیره، در خواننده تقویت می‌شود. لیندگرن با افسانه‌های خیالی‌اش، تنها احساسات و عواطف خواننده از قبیل عشق، تنفر، شادی و ترس را بر نمی‌انگیزد، بلکه به آن‌ها چنان نقشی می‌دهد که انگار خودشان در کوران حوادث قرار دارند. او با نقل حوادثی که در این دنیا روی می‌دهد، به خواننده‌اش امکان می‌دهد به بُعدی حماسی در دنیای دیگر دست یابد. به هر حال، مرگ در نوع خودش دردناک نیست، لیندگرن، این موضوع را در هدایت حادثه‌ها به سوی دنیای دیگر، به خوبی نشان می‌دهد. وی در توصیفش از این دنیا، به شدت روی تصورات سنتی تکیه می‌کند، اما همیشه هم این تصویرها را با ارزش‌های سنتی‌شان ارائه نمی‌دهد. به طور مثال، مرگ همواره در ادبیات کودکان، وسیله‌ای برای تنبیه بوده و از طرف دیگر، رفتن به بهشت نانگیلا، در ازای هیچ پاداش و رفتار خوبی در زندگی نیست. در واقع، روایت لیندگرن، وام گرفته از (یک داستان‌های عبرت‌انگیز و دو میراث عصر روشنگری است. در داستان‌های عبرت‌انگیز، سابق براین، از مرگ به عنوان یک تدبیر جنکی و یا ترساندن حریف از مرتکب شدن گناهان کوچکی مثل سرپیچی، لجابت و سرسختی، استفاده

بردن به فانتزی، می‌تواند تجربه سازنده‌ای برای کودکان باشد. لیندگرن، با انتخاب و نگارش نمونه‌های خاصی از فانتزی، به کودکان کمک می‌کند که با ترس مبارزه کنند. او به خوانندگان اجازه می‌دهد که همراه قهرمانانش، وارد جهانی پر از ماجرا شوند و پایه‌های آن‌ها پیش بروند. سپس، با درک ترس و نگرانی، اعتماد به نفس‌شان را به دست می‌آورند و بر ترس‌شان غلبه می‌کنند. با نگاهی دقیق و موشکافانه، خواننده تشخیص می‌دهد که ادامه داستان، در ذهن راسکی اتفاق می‌افتد. در چند خط اول داستان، راسکی به خوانندگان می‌فهماند که با چه چیزی روبه‌رو خواهند شد: «می‌خواهم راجع به برادرم برای‌تان تعریف کنم: یعنی جاناتان شیردل. شاید آن‌چه می‌خواهم بگویم، بیشتر شبیه افسانه و یا داستان ارواح باشد. اما تمامش واقعیت دارد. گر چه ممکن است من و جاناتان، تنها کسانی باشیم که از آن باخبریم.»

لیندگرن با به دست آوردن تجربیاتی چند در زمینه کتاب کودکان، می‌داند که چطور از عهده تسخیر تخیل خوانندگان نوجوان، آن‌هم در پاراگراف آغازین داستان برآید. برادران شیردل، افسانه‌ای هیجان‌انگیز، پیچیده و همراه با اعمال نمایشی است. لیندگرن، به قولش که هیجان بخشیدن به خوانندگان و رسیدن به پایان خوش است، وفا می‌کند. این چیزی است که کودکان معمولاً از افسانه‌ها انتظار دارند. در واقع، او در فانتزی‌هایش، قدرت غلبه بر خطر و رسیدن به افتخار و عظمت را آشکار می‌کند. همچنین، این

اوایل سال ۱۹۷۰ که فانتزی و افسانه خیالی، در سوئد و آمریکا، فراموش و کنار گذاشته شده بود و هم‌چنین، زمانی که بسیاری از کشورهای غربی، به رئالیسم اجتماعی روی آوردند، لیندگرن، جای خالی معنویت را در کتاب کودکان به خوبی احساس کرد.

این‌گونه بیان می‌کند: «برای من به عنوان یک بزرگسال، کاملاً واضح است که راسکی گیج و مات است. وقتی که برادرش می‌میرد، او باید داستان ساختگی راجع به نانگیلا را ادامه دهد؛ همان داستان‌هایی که جانان‌تان برای تسلی‌خاطر او تعریف می‌کرده. آن چه در کتاب اتفاق می‌افتد، در واقع، در تصورات راسکی روی می‌دهد. آن گاه که راسکی در صفحات پایانی کتاب می‌میرد، در واقع، روی نیمکت آشپزخانه مرده است. خوانندگان بزرگسال من این موضوع را به خوبی درک می‌کنند، اما یک کودک هرگز چنین تعبیری را قبول نمی‌کند. من می‌دانم هر آن چه در کتاب آورده شده، می‌تواند به واقع اتفاق بیفتد. بنابراین، هر کس ممکن است کتاب را از دید خودش تعبیر کند.»

Imbricated texts

لیندگرن در داستانش، هم‌زمان با دو شنونده صحبت می‌کند. بیان دروغ‌های پیچیده داستان با دقتی موشکافانه، هم خطاب به کودکان است و هم خطاب به بزرگسالان. لیندگرن، با برقرار کردن موازنه مطلوب و تقویت کردن کودکان برای مواجهه با مشکلی بزرگ، هم چنان به تسلی‌خاطر آن‌ها وفادار می‌ماند؛ چرا که مخاطبان اصلی لیندگرن، کودکان هستند نه بزرگ‌ترها. به عبارت دیگر، وی همیشه بچه‌ها را در الویت قرار می‌دهد. در صورتی که لوئیس کارول، داستانش را ظاهراً برای کودکان، ولی در واقع، خطاب به بزرگسالان می‌نویسد. مثلاً در داستان پیچیده و تردیدآمیز آلیس در سرزمین عجایب، هر چند قهرمان آن یک کودک است، مخاطبان اصلی آن بزرگ‌ترها هستند؛

در حالی که رمانتیک‌ها چنین ترفندی را به کلی کنار گذاشتند و به مرگ، از زاویه زیبایی‌شناسی نگاه کردند. به طوری که معتقد بودند خدا کسانی را که جوان بمیرند، دوست دارد. از نظر این گروه، مرگ نه تنها تسویه و مجازات محسوب نمی‌شد، بلکه پاداشی بود برای پاکدامنی و معصومیت. لیندگرن، سنت ادبیات قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم را می‌شکند. قهرمان داستان او، از یک مرگ تدریجی از بیماری سل، روی نیمکت آشپزخانه می‌میرد. این در حالی است که هیچ تصویری نمی‌تواند در این وضعیت، چیزی زیبا خلق کند. مرگ با تمام مساوات اندوهبارش به راسکی ضربه می‌زند؛ چرا که او خودش را باعث مرگ برادر محبوبش می‌داند. بنابراین، گفته معلم جانان‌تان را وقتی می‌گوید خدا کسانی را که جوان بمیرند، دوست دارد، تکذیب می‌کند. این جملات برایش احمقانه به نظر می‌رسد. راسکی، ابتدا داستان‌های جانان‌تان را با شک و تردید می‌پذیرد، اما زمانی که لب پنجره کیوتر سفیدی را می‌بیند، یعنی همان پیغام‌بر نانگیلا که جانان‌تان قول آمدنش را داده بود، تمامی شک و تردیدش از بین می‌رود. از این به بعد، نانگیلا برای او یک دنیای واقعی به حساب می‌آید و راسکی، می‌تواند بدبختی‌اش را که در گذشته و به تنهایی روی زمین داشته، به خاطر آورد. بدین وسیله، خواننده با ماجراهایی که برای راسکی در نانگیلا روی می‌دهد، همراه می‌شود. آیا این برای کسی که روی نیمکتی در آشپزخانه، با مرگ دست و پنجه نرم می‌کند، عمل پسندیده و مبتکرانه‌ای نیست؟

لیندگرن، نظر خود را راجع به داستانش،

دو لایه بودن داستان برادران شیردل، به لینگرن اجازه می‌دهد با نوشتن داستانی سخت و سازش‌ناپذیر، به سوی «کتاب درمانی» حرکت کند.

دو لایه بودن داستان برادران شیردل، به لینگرن اجازه می‌دهد با نوشتن داستانی سخت و سازش‌ناپذیر، به سوی «کتاب درمانی» حرکت کند. در دهه‌های اخیر، دگرگونی در برداشت‌های رایج از کودک و کودکی، بسیاری از نویسندگان کودک را در جهت پذیرش موقعیت‌های جدید خوانندگان‌شان، هدایت می‌کند. لینگرن که در سال ۱۹۰۷ به دنیا آمد، ظاهراً به نویسندگان نسل قبل تعلق دارد. چنین به نظر می‌رسد که برادران شیردل، گامی مهم برای رسیدن به متنی یک پارچه است که لینگرن، آن را در آخرین اثرش (رونجا، دختر رابِر) کامل می‌کند. لینگرن، در آثار دو لایه‌ای خود که کاملاً با دقت و حساب شده است، به صورتی یکسان، هم به مخاطبان کودک خود می‌اندیشد و هم به مخاطبان بزرگسال. از نظر روان‌شناختی، داستان لینگرن، بزرگسالان را مطمئن می‌کند که نانگیالا کاملاً شبیه به داستان‌های جانانان است و راسکی آن را تکرار می‌کند. بدین وسیله، دنیای واقعی و خیالی به هم پیوند می‌خورد. آن‌ها در نانگیالا همان شرایطی را دارند که در خانه‌شان، روی زمین داشتند؛ یعنی آشپزخانه‌ای که در آن به سر می‌بردند و اتاقی که مادرشان وقتی به خانه می‌آمد، می‌توانست در آن جا خیاطی کند. تصورات راسکی، او را به نقطه‌ای پرت، دورافتاده و زیبا می‌برد؛ جایی که هرگز قبلاً ندیده بود. اما مکان جدیدش در نانگیالا نیز درست مثل مکان قبلی‌اش در روی زمین است؛ یعنی آشپزخانه، راسکی در تصوراتش، خودش را از آشپزخانه زمینی، به آشپزخانه‌ای در نانگیالا منتقل می‌کند. آواز معروفی هم که مادر می‌خواند، لاپالوما^(۱) (به

زیرا داستان لوئیس کارول فراتر از ذهن یک کودک است. لینگرن در برادران شیردل، به خواننده کمک می‌کند که ماجرای راسکی در نانگیالا و دیگر اتفاقات را به راحتی باور کند. در این میان، انتخاب راوی اول شخص نیز می‌تواند این باورپذیری و نزدیکی عاطفی خواننده را با قهرمان اصلی داستان تقویت کند. راسکی هرگونه شک و شبهه‌ای را راجع به نانگیالا، این گونه برطرف می‌کند: «و این تقریباً درست همان چیزی بود که زمانی جانانان، در آشپزخانه خانه‌مان برایم گفته بود و من چقدر از شنیدن آن داستان‌ها خوشحال می‌شدم. حال می‌توانستم بفهمم تمام آن چه را که برادرم برایم تعریف کرده بود، حقیقت داشت.»

لینگرن از داستان‌هایی که توسط راسکی ساخته می‌شود، حمایت می‌کند: «من در حالی که روی نیمکت آشپزخانه دراز کشیده بودم، زمانی را که جانانان رفت و مرا تنها گذاشت، به یاد آوردم. کسی نمی‌دانست که آیا باز هم او را خواهم دید یا نه. حال آن چه من راجع به آن فکر می‌کنم، درست شبیه نگاه کردن به یک سوراخ تاریک است.» و «موقعی که ما روی زمین زندگی می‌کردیم، جانانان عادت داشت هر بعدازظهر در آشپزخانه، برای من نمایش اجرا کند و ادا در بیاورد.»

لینگرن، حتی با مفهوم خیال، از طریق معرفی یک دنیای خیالی دیگر و واقعی جلوه دادن نانگیالا، بازی می‌کند. وقتی راسکی به نانگیالا رفت، نمی‌توانست تصور کند که جای بهتری برای زیستن نیز وجود دارد. به همین دلیل، زمانی که به سمت کاتلا در حرکت بودند، به جانانان گفت: «این نمی‌تواند واقعی باشد؛ چون درست شبیه رویاهای قدیمی است.»

برادران شیردل، بیانیهٔ لیندگرن است که از عشق و جرأت در دنیای معیوب صحبت می‌کند. هم چنین، نشان می‌دهد که کلمات برای دست‌یابی ما به شکیبایی و تسلی خاطر، از چه ظرفیت بالایی برخوردارند.

و منتقدان، با پایان آن دچار شک و ناامیدی شدند. عده‌ای پایان داستان را به منزلهٔ خودکشی دانستند و به همین دلیل، به شدت از آن انتقاد کردند. اما برخلاف بزرگ‌ترها، کودکان نه تنها کتاب را ناامید ندیدند، بلکه بسیار هم از آن استقبال کردند. آن‌ها در نامه‌هایی که به نویسنده نوشتند، چنین اظهار کردند که داستان وی برای ساختن یک زندگی قابل تحمل و باارزش، بسیار مؤثر است.

رهنمود اخلاقی

لیندگرن در چارچوب فانتزی، یک سری سؤال اخلاقی معمولی و مرسوم را مطرح می‌کند و سپس به آن‌ها جواب می‌دهد. در داستان او، مرگ به شکل‌های مختلفی ظاهر می‌شود؛ مثلاً به طور تصادفی، طبیعی و یا به شکلی خشونت‌آمیز. علی‌رغم خطر دایمی و ظاهر شدن مرگ، لحن کتاب مثبت و امیدوارکننده است. مبارزه و پرش‌نهایی راسکی، دقیقاً مانند پرش جاناتان، از خانهٔ آتش گرفته است. داستان لیندگرن، ما را مطمئن می‌سازد که هر دو برادر، عاقبت به نانگیلیما می‌روند: «اوه نانگیلیما، به، جاناتان، می‌توانم روشنایی آن را ببینم. من می‌توانم روشنایی آن را ببینم.»

در غیر این صورت، موقعیت داستان، مهار نشدنی و غیرقابل تحمل بود. شرایط آدم ناامید، شاید به گونه‌ای باشد که او را به خودکشی هم وادارد، اما آن چه این ناامیدی را جبران می‌کند و به آدمی جرأت می‌دهد، احکام اخلاقی است: «چیزهایی وجود دارد که اگر آن را انجام ندهی، در این صورت، دیگر یک موجود زنده نیستی، بلکه یک تکه آشغالی.»

احساس ترس راسکی که بارها و بارها بر او

اسپانیولی، یعنی کبوتر) در فانتزی راسکی هم خوانده می‌شود. لیندگرن با قدرتی بی‌نظیر، از کبوتر سفید، به عنوان سمبلی دوگانه، یعنی هم پیام‌آور مرگ و هم صلح، استفاده می‌کند. یک کبوتر سفید، او را به سمت نانگیالا هدایت می‌کند؛ جایی که کبوتران سفید سوفیا، در حال مبارزه علیه تنگیل و رژیم خفقان‌آورش هستند. راسکی، در حالی که روی نیمکتش در آشپزخانه خوابیده، ترس، غم و غصه، تنهایی و ناامنی را تجربه می‌کند و این‌ها دوباره در دنیای دیگر ظاهر می‌شوند. مبارزه راسکی بر علیه نیروهای شیطانی و احساس تردیدش نسبت به مرگ، واقعی و عینی است. او در آرزوی پیوستن به برادرش، جاناتان است. یعنی تنها کسی که عشق، محبت، ایثار و فداکاری را در زندگی به او آموخت. اما ترس از مرگ، در دنیای دیگر، به مبارزه و جنگ با دشمن تبدیل می‌شود. راسکی با جایگزین کردن نانگیالا به جای بهشت، می‌تواند آخرین گام را برای پیوستن به برادرش بردارد. خوانندگان بزرگسال، ممکن است در حین خواندن داستان، نگران و مضطرب شوند. و یک منتقد، به خوبی می‌داند با آن چه در برادران شیردل روبه‌روست، مرگ نیست، بلکه تصوراتی است که برای ورود به نانگیالا تدارک دیده می‌شود. پرش راسکی به نانگیلیما، یک پرش ایمانی است. راسکی در حالی به نانگیالا می‌رود که خود نمی‌داند چطور به آن جا رفته، اما رفتن به نانگیلیما، به طرز بی‌نظیری مشکل‌تر است؛ چرا که راسکی می‌داند چطور باید به آن جا برود و هم چنین باید با برداشتن آخرین گام، رفتنش را به ورطهٔ تاریکی به جلو اندازد. زمانی که برادران شیردل چاپ شد، بسیاری از خوانندگان بزرگسال

غلبه می‌کند، این عقیده دیالکتیکی را آشکار می‌کند که یک شخص نمی‌تواند بدون شناخت ترس، جسور باشد. علی‌رغم عامل ترس که تا پایان داستان، با راسکی همراه است، انگیزه جنگیدن نیز در او وجود دارد. در نانگیالا، وقتی از جاناناتان جدا می‌شود، به طرق مختلف، به آزادی طلبان کمک می‌کند و در پایان، این راسکی است که قدم سرنوشت‌ساز را برمی‌دارد. لیندگرن، با دادن لقب شیردل به قهرمانانش، این صفت را در آن‌ها تقویت می‌کند. جاناناتان که حامی سیاست عدم خشونت است، آدمی است مهربان و باعطوفت و قصد ندارد به کسی صدمه‌ای بزند یا کسی را بکشد. نه به این دلیل که شهامتش را ندارد، بلکه به این دلیل که این کار دور از اعتقادش است. این درست که جاناناتان، فردی صلح‌طلب است، اما برای جانشین کردن دنیای صلح‌آمیز به جای دنیای ظلم و خشونت، از هیچ جنگ و مبارزه‌ای کوتاه‌نمی‌کند. با توجه به پیام صلح‌آمیز لیندگرن، شاهد مبارزه نیکی در مقابل بدی هستیم. در داستان لیندگرن، شخصیت‌هایی وجود دارند که از مبارزه با ظلم و ستم، شانه خالی نمی‌کنند. به عنوان مثال، می‌توان آنتونیا^(۱) را نام برد؛ کسی که با چیدن موهای بلند و قشنگش، آماده است انتقام کشته شدن شوهرش را از تنگیل بگیرد (خواندگانی که با افسانه‌های ایسلند آشنایی دارند، می‌دانند که همسر گانار^(۲) برای نجات شوهرش، موهایش را چید و از آن ریسمان ساخت). کسانی که معتقدند تنها راه رهایی کشورشان از قید نیروهای شیطانی، فقط اعمال خشونت است، چنین می‌پندارند که اگر همه شبیه جاناناتان باشند، حکومت شیطان تا ابد در جهان باقی خواهد ماند. حال آن که راسکی، عقیده این افراد را با بیان این کلمات نقض می‌کند: «اگر همه

شبیه جاناناتان باشند، دیگر شیطانی وجود نخواهد داشت.»

این عقیده، هم چنین به وسیله اتفاقاتی که در درهٔ رُز وحشی روی می‌دهد نیز نقض می‌شود. راه‌هایی از شیطان، در گرو داشتن جرأت است، نه خشونت. جرأت در برادران شیردل، با کلماتی مثل بی‌باکی و نترسی مترادف نیست. در بخشی که یکی از سربازان تنگیل به نام پارک، از بی‌باکی لاف می‌زند و برای اثبات جرأتش، اسبش را به سوی پرتگاه هدایت می‌کند، راوی داستان او را احق، ترسو و بزدل می‌نامد؛ زیرا که زندگی‌اش را احمقانه به خطر می‌اندازد. او نه تنها از ادب و نزاکت بویی نبرده، بلکه جرأت تشکر کردن از نجات‌دهنده‌اش، یعنی جاناناتان را نیز ندارد. بی‌احترامی و قیحانه پارک، به زندگی و صداقت شخصی، نشان‌دهنده ماهیت رژیم ستمکار تنگیل، در درهٔ رُز وحشی است. در فانتری برادران شیردل، به همان اندازه که ظلم و خشونت وجود دارد، مهر و عطوفت هم دیده می‌شود و در پایان، این عشق است که برنده می‌شود. حتی مرگ، به خاطر عشق راسکی به جاناناتان، فراسوی مرگ نمی‌رود و مغلوب می‌شود. در داستان لیندگرن، قهرمان اصلی، یعنی جاناناتان، از زبان برادر کوچکش، به عنوان راوی داستان، به خواننده معرفی می‌شود. «حالا می‌خواهم برای‌تان از برادرم صحبت کنم؛ یعنی جاناناتان شیردل.»

برادران شیردل، بیانیهٔ لیندگرن است که از عشق و جرأت در دنیایی معیوب صحبت می‌کند. هم چنین، نشان می‌دهد که کلمات برای دستیابی ما به شکلیابی و تسلی خاطر، از چه ظرفیت بالایی برخوردارند.

1. Antonia

2. Gunnar